



سرشناسه	: عابدی نژاد، امین، ۱۳۶۸
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه آزمون‌های پایه‌ی چهارم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۹۷-۱۳۹۶)/ مولفان امین عابدی نژاد، هادی حدادمنش.
مشخصات نشر	: تهران: نشر رمز، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۸ص: مصور (بخشی رنگی)، جدول (بخشی رنگی)، نمودار (بخشی رنگی)؛ ۲۲×۲۹ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۴۷-۱۸-۴
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبای مختصر
شناسه افزوده	: حدادمنش، هادی، ۱۳۶۱-
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۱۴۰۳۰

نام کتاب	: مجموعه آزمون‌های پایه‌ی چهارم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۹۷-۱۳۹۶)
نویسنده	: امین عابدی نژاد و هادی حدادمنش
ویراستار	: آرمان وکیل
مدیر برنامه‌ریزی و تألیف	: کامبیز خالقی
تیراژ	: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت	: ۲۷۰۰۰ تومان
نوبت چاپ	: اول، ۱۳۹۷
تعداد صفحات	: ۱۳۸ صفحه
ناشر	: رمز
حروفچینی و صفحه‌آرایی	: موسسه آموزشی ادب و دانش ماخ
طراح جلد	: موسسه آموزشی ادب و دانش ماخ
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۴۷-۱۸-۴

آدرس مراکز فروش:

شماره ۱: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان مهدی زاده، پلاک ۲۷، واحد ۱۷.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۲۵۲۴۴

شماره ۲: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان ژاندارمری، نرسیده به فخر رازی، پلاک ۹۶، پخش دوکاج و انتشارات گامی تا فرزندگان؛

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۶۱۰۱۲ - ۶۶۹۶۰۹۱۶؛ خط ویژه دبیران: ۶۶۹۵۴۰۲۰

کلیه حقوق چاپ و نشر کتاب محفوظ و متعلق به انتشارات رمز است و هرگونه کپی برداری از این مجموعه پیگرد قانونی دارد.

ساعت کمی از سه و نیم گذشته بود. به صفحه‌ی لپ‌تاپم و فایل سؤالاتی که برای آزمون آماده می‌کردیم خیره شده بودم. دستم به طراحی سؤالات نمی‌رفت. درست در سمت دیگه‌ی اتاق آرمان پشت میزش نشسته بود. در واقع خوابیده بود. پاهاشو گذاشته بود روی میز و خوابش برده بود. چشمم به پنجره و سیاهی پشتش افتاد. توی ساختمون روبرو یک چراغ روشن بود. شاید دانش‌آموزی داشت برای امتحانش آماده می‌شد.

ناگهان یه ماشین از توی کوچه رد شد. صدای ضبط ماشین خیلی زیاد بود. آرمان از خواب پرید. زیر لب چیزی گفت. دوباره چشاشو بست. با چشم بسته گفت: «تموم نشده هنوز؟» گفتم: «نه». گفت: «تمومش کن زودتر دیگه. میخام بازخوانی کنم برم خونه بخوابم.» گفتم: «باشه» دوباره به صفحه‌ی لپ‌تاپ خیره شدم. بعد چند لحظه به آرمان گفتم: «آرمان به نظرت دانش‌آموزایی که تو آزمونامون شرکت می‌کنن سر امتحان راجع به ما طراحا چه فکری می‌کنن؟» آرمان گفت: «هیچی. دوس دارن سرمونو ببرن.» گفتم: «چرا؟» گفتم: «واسه این که ساعت سه و نیمه و تو هنوز دفتری که سؤالی سخت طرح کنی.» گفتم: «خب به نظرت دانش‌آموز سؤالایی که توی همه‌ی کتابای بازار هست ببینه بهتره یا سؤالای با کیفیت؟» گفتم: «ول کن تو رو خدا. زودتر تمومش کن. کمرم درد گرفت از بس رو صندلی چرت زدم.» گفتم: «نه اینو جواب بده بعد بخواب.» گفتم: «خب دانش‌آموزا نمی‌دونن که تو چرا سؤالایی طرح می‌کنی که نیاز به فکر کردن بیشتر داشته باشه.» گفتم: «یعنی نمی‌دونن من می‌خوام که فکر کردنو یاد بگیرن؟» گفتم: «یاد بگیرن که چی بشه؟» گفتم: «یاد بگیرن که هر مسأله‌ای که توی زندگی باهاش مواجه شدن بتونن درست فکر کنن.» چشاشو باز کرد. یه نگاه عاقل اندر سفیه بهم کرد. گفت: «دانش‌آموز توی این سن کم چرا باید با مسأله‌ای مواجه بشه.» گفتم: «زندگی همینیه. همیشه یه چالش جلوی پاته.» گفتم: «مگه نشنیدی؟ میگن دانش‌آموز نباید استرس تحمل کنه. باید بازی کنه. بخنده.» گفتم: «بازی و خنده مهمه. خیلی مهمه. ولی من دلم می‌خواد اگه دانش‌آموز یه مسأله‌ای توی زندگیش پیش اومد هم بتونه هم بازی کنه.» در ضمن می‌خوام از الان آموزش ببینه که چجوری ابعاد مختلف یه مسأله رو ببینه. اون وقت یاد گرفته که هر مسأله‌ای پیش اومد حتم بران راه حل وجود داره.» یه کم سکوت کرد. بعد گفت: «باشه. سؤالاتو طرح کن زودتر بریم بخوابیم.»

دوباره خوابید. دوباره خیره شدم به پنجره. چراغ هنوز روشن بود. خوام فکر کردم که اگه دانش‌آموزام مث آرمان فکر کنن که می‌خوام اذیتشون کنم چی؟ اگه نتونم توی یاد دادن شیوه‌ی تفکر موفق باشم چرا؟ اگه دانش‌آموزا فقط مث تستایی به این سؤالا نگاه کنن که باید حداکثر توی دو دقیقه حل بشه چی؟ احساس کردم دیگه نمی‌تونم سؤالی طرح کنم. مغزم قفل قفل شده بود. پا شدم رفتم دم پنجره. خیره شدم به پنجره روبرویی. نمی‌دونم چه قدر گذشت. با صدای اذان به خودم اورد. رفتم پشت لپ‌تاپم. دفترچه اولیه‌ی آزمون رو باز کردم. صفحه‌ی آخرش زیر آخرین سؤالات با فونت درشت شروع کردم به تایپ کردن:

«دختر عزیزم، پسر نازنینم

هدف از این آزمون اینه که فقط و فقط یه جور دیگه فکر کردن رو یاد بگیري. امیدوارم اینو بدونی که توی زندگی هر مسأله‌ای که باهاش مواجه شدی به جای این که نگران باشی مطمئن باشی این مسأله هم در نهایت حل میشه. لطفاً صافیه درست بهش فکر کنی. از جهات مختلف بهش نگاه کنی.

برات آینده‌ای سرشار از تفکر و اندیشه آرزو می‌کنم. دوست دار تو.

طراح»

حالم بهتر شده بود. حالا که با صداقت نوشته بودم چرا متفاوتم حالم بهتر شده بود. سؤالای آخرو طرح کردم. رفتم چای گذاشتم. یه چایی ریختم و آروم آروم بیدار کردم.

امین عابدی‌نژاد

سرپرست دپارتمان آزمون ماخ